

برخورد

آراء و اندیشه‌ها

نقد حافظ: غفلت از شوکه‌الملک علم

ایرج حدیدی (فرهنگی بازنشسته و کارشناس ارشد تاریخ) - بیرجند

ساحت منیع دانشمند گران‌مایه؛ استاد فرزانه و انسان گران‌سنگ جناب پروفسور سیدحسن امین: با درود زلال و سرشارم به پیشگاه آن آلف قد روزگار سیاه و کوژپشتمان، آرزو دارم، همواره زندگی به کام و شادکام باشند. باری به قول خواجه لسان‌الغیب، «حقه‌ی مهر بدان مهر و نشان است که بود.» در همه حال این کم‌ترین در حد توان و بضاعت اندک ادبی و ذوقی و قلمیم در خدمت **ماهنامه‌ی حافظ** هستم؛ چنان‌که طی نامه‌ی با عنوان «یک تقدیرنامه‌ی مردمی» در صفحه‌ی ۶۹ ماهنامه‌ی شماره‌ی ۴۶ نوشته بودم، جناب‌عالی خلف‌الصدق به حق یغمایی‌ها، اقبال آشتیانی‌ها و خانلری‌هایید و «با نشر مرتب و مستمر نشریه‌ی وزین **حافظ**، نیروی حیاتی این ملت را تقویت کرده‌اید.» نیز نوشتار من در شماره‌ی ۵۷ ماهنامه گویای همین موارد است. ولی نمی‌دانم چه شده است که جناب‌عالی آن گوشه‌ی چشم مرحمتی را که در گذشته نسبت به این پیر فرهنگی درویش بی‌قبا داشته‌اید، از او برگرفته‌اید.!!!

حدود مهر ماه ۱۳۸۷ شمسی مقاله‌ای ممتع و جامع درباره‌ی شخصیت کم‌نظیر تاریخ سیاسی و اجتماعی معاصر ایران یعنی «امیرمحمد ابراهیم شوکت‌الملک دوم» تقدیم داشتیم اما متأسفانه در شماره‌ی ۵۷ ماهنامه که جای مناسب آن بود (سالگرد وفات آن بزرگ مرد)، به جای درج آن، دو سه صفحه از صفحات و محتویات بارزش ماهنامه مصروف چاپ خاطرات کم‌مایه و تا حدی محرف «امیر اسدالله علم» شد؛ در صورتی که اولاً درج مقاله‌ی این بنده می‌توانست مشت محکمی بزند بر دهان یاهه گویان و خودکامگان پرمدا که در قرن ۲۱ میلادی و در روزگار اشاعه و اعاده‌ی ارزش‌های بزرگ اخلاقی و انسانی - از جمله

حقوق بشر؛ آزادی در همه‌ی وجوه آن؛ برابری و برادری و مساوات؛ دادگری و دادگستری و... انسان سالاری و شایسته‌سالاری- چگونه این ارزش‌های متعالی را با گستاخی در قربانگاه مطامع و مصالح پلید و پلشت خویش قلع و قمع می‌کنند؟!!

اما این بزرگ مرد(امیر مشارالیه) در دوران سیاه و ظلمانی استبداد قجری، چه روش و شیوه‌ی مرضیه‌ای در فرمانروایی چند دهه‌ی خویش داشت؟ و چگونه هم‌چون پدری مهربان در خدمت مردم و زندگی معاشی و فرهنگی و... آنان بود و به قول زنده نام استاد کلنل علی نقی وزیری استقلال سیاسی و قاطعیت خویش را در برابر دو قدرت استعمارگر و متجاوز روس و انگلیس آن هم در منطقه‌ی استراتژیک حساس جنوب شرقی ایران به عنوان فرمانروا حفظ کرد(خاطرات شادروان وزیری در این مقاله، گویای مشی سیاسی امیر است). آن زنده‌یاد در امور عام‌المنفعه به خصوص ارتقاء و اعتلای فرهنگ و معارف به حق بعد از امیرکبیر و سیدحسن رشیدیه قرار دارد. لذا این نقد بر مجله وارد است که به جای مقاله‌ی مربوط به شوکه‌الملک علم، خاطرات کم‌مایه‌ی پسر او را چاپ کرده‌اید.

حافظ: حق با شماست. شاید ما اشتباه کرده‌ایم که به جای مقاله‌ی شما، تلخیصی از خاطرات علم را چاپ کرده‌ایم.

یک ضربه خورده‌ی دیگر

از کودتای ۲۸ مرداد

مهدی غزنوی (بازنشسته‌ی فرهنگی) - کرج

استاد بزرگوار و بسیار دوست‌داشتنی جناب آقای پروفسور سیدحسن امین دامت بقاءه با سلام و درود فراوان خواهشمندم مرا جزء ارادتمندان

حضرت عالی بپذیرید. در میهمانی فامیل خودم آقای سید محمد موسوی این افتخار نصیب من شد که ماهنامه‌ی حافظ را آبونمان شدم و هم پنج جلد کتاب ادبیات معاصر ایران تألیف آن جناب را خریداری کردم که برای فرزندانم در انگلستان و کانادا و برادرانم در آمریکا و سوئد خواهم فرستاد و بر تعداد ارادتمندان شما خواهم افزود و در اولین فرصت جهت دست‌بوسی خدمت شما خواهم رسید.

من در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تازه از دانشکده‌ی علوم در رشته‌ی زیست‌شناسی لیسانس و در دانشکده‌ی پزشکی تهران ثبت‌نام کرده بودم که هم از دانشکده اخراج و هم منتظر خدمت شدم و اتهام سنگینی به ما و عده‌ی از همکاران فرهنگی‌ام زدند که بیش‌ترین اتهام به خود محمدرضا می‌چسبید و در دادگاه تجدیدنظر مرحوم دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۳۳ که رییس این بی‌دادگاه سرلشگر جوادی بود، به اتفاق چهار خبرنگار و سه تماشاچی دیگر شرکت داشتم. پادگان حشمتیه همان‌جایی که مرحوم کریم پورشیرازی را آتش زدند.

در سال‌های اخیر من در عمرم دوبار در انتخابات شرکت کردم و به دکتر حسن حبیبی و اکبر ناطق رای دادم که هر دو رییس‌جمهور نشدند و چون محمود احمدی‌نژاد قبلاً توسط ... یک سال قبل از پایان دوره‌ی ریاست‌جمهوری برای چهار سال دیگر برای ریاست‌جمهوری تعیین شده بود، اصولاً به ایشان رأی

ندادم. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که کلمات مسخ می‌شوند. انتصابات تبدیل به کلمه‌ی انتخابات می‌شود. وکلای مجلس انتصابی، رییس‌جمهوری انتصابی، قوه‌ی مقننه، مجریه و قضائیه همگی انتصابی هستند. بنابراین برای مردم حقی وجود ندارد.

توقیف ماهنامه‌ی حافظ به دست امثال سعید مرتضوی‌ها برایم تعجب‌آور نیست. جناب‌عالی قلم توانایی دارید و بی‌باک و مبارز هستید و ارزشی برای غاصبان، قدرت‌طلبان و سلطه‌گران قائل نیستید و از حقوق اکثریت مردم شریف ایران دفاع می‌کنید. در مقابل ظلم و ستم می‌ایستید و از حقوق کشته شدگان در این انتخابات دفاع می‌کنید. حکومت از شما واهمه دارد. شما موفق هستید. دشمنان شما همگی شکست خورده‌اند. تاریخ همیشه از شما به نیکی یاد خواهد کرد. از این‌که مصدق اوقات شما شده‌ام معذرت می‌خواهم.

داوری در حق احمد شاملو

دکتر امیرحسین استوار - تهران

مقاله‌ی «تجربه‌ی بازداشت غیرقانونی» در شماره‌ی ۶۲ ماهنامه، شرح واقعه‌ی دردناک توقیف غیرقانونی و بازجویی یک ساعته‌ی شما در کنار آرامگاه احمد شاملو در امام‌زاده طاهر کرج بود و این امر، صرف نظر از جهات حقوقی و سیاسی آن، تا حدی به شخصیت و اعتبار شاعر برجسته‌ی نوپرداز معاصر احمد شاملو هم برمی‌گردد. مخصوصاً که آقای مهندس حسین جلی در بخش برخورد آراء و اندیشه‌ها در صفحه‌ی ۸۰ شماره‌ی ۵۷ ماهنامه، ایرادی با لحن تند بر آقای عزت‌الله فولادوند در خصوص احمد شاملو گرفته بود.

مدیریت مجله هم آگاهانه اولاً عین دست‌خط منتقد محترم را و ثانیاً نوشته‌ی مورد بحث شاملو درباره‌ی حافظ را به‌طور کامل در همان شماره‌ی مجله، چاپ کرده بود تا معلوم شود که موجب حمله‌ی آقای مهندس حسین جلی به شاملو چه بوده است و شاملو در حق حافظ چه گفته است که این اندازه، عصبانیت آقای جلی را برانگیخته است.

در پی چاپ آن مطلب در مجله، اختلاف‌نظرهایی مطرح شده و از جمله آقای سعید هراتی‌زاده از مشهد، در بخش «برخورد آراء و اندیشه‌ها» در شماره‌ی ۶۰ مجله (خرداد و تیر ۸۸) به نقادی از مجله پرداخته‌اند که چرا اعتراض و ایراد آقای مهندس جلی را علیه شاملو چاپ کرده‌اند. این منتقد محترم نوشته‌اند که: «رنجش شدید من، بیش‌تر متوجه ماهنامه‌ی حافظ است تا شخص

استاد و نثرگزار و بسیار دوست دارم جناب آقای پرورشگر سیدحسین این دوستانه بگویم باسلام و درود فراوانی بخرا هستم مرا هزار بار و خداوندان حضرتعالی بید برید در پنج شصت و سه روز تقاضای این افتخار نصیب من شد مرا ماهنامه حافظ را از تهران شدم و هم پنج جلد کتاب ادبیات معاصر ایران را از سلطه‌ی خودم آقای سعید مرتضوی خریداری کردم که برای فرزندانم در انگلستان و کانادا و برادرانم در آمریکا و سوئد خواهم فرستاد و بر تعداد ارادتمندان شما خواهم افزود و در اولین فرصت جهت دست‌بوسی خدمت شما خواهم رسید و در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تازه از دانشکده‌ی علوم در رشته‌ی زیست‌شناسی لیسانس و در دانشکده‌ی پزشکی تهران ثبت‌نام کرده بودم که هم از دانشکده اخراج و هم منتظر خدمت شدم و اتهام سنگینی به ما و عده‌ی از همکاران فرهنگی‌ام زدند که بیش‌ترین اتهام به خود محمدرضا می‌چسبید و در دادگاه تجدیدنظر مرحوم دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۳۳ که رییس این بی‌دادگاه سرلشگر جوادی بود، به اتفاق چهار خبرنگار و سه تماشاچی دیگر شرکت داشتم. پادگان حشمتیه همان‌جایی که مرحوم کریم پورشیرازی را آتش زدند. در سال‌های اخیر من در عمرم دوبار در انتخابات شرکت کردم و به دکتر حسن حبیبی و اکبر ناطق رای دادم که هر دو رییس‌جمهور نشدند و چون محمود احمدی‌نژاد قبلاً توسط ... یک سال قبل از پایان دوره‌ی ریاست‌جمهوری برای چهار سال دیگر برای ریاست‌جمهوری تعیین شده بود، اصولاً به ایشان رأی

کتان و ماه

س. حسام - تهران

در مقاله‌ی مختصر و مفید در مهنامه‌ی ۶۲ با عنوان «ماه و کتان در ادبیات» به قلم دکتر نورالدین قاضی (مدرس ادبیات دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی) مطالب و شواهد مختلفی درباره‌ی ماه و کتان، ذکر شده بود. اما مقاله، به هیچ وجه کم‌ا و کیفاً کامل و بحث از هیچ نظر کافی و وافی نبود. بنده علی‌العجله، در همان موضوع، چهار شاهد دیگر به سلسله مراتب تاریخی از اشعار عربی و فارسی ذکر می‌کنم:

۱- سعدالدین تفتازانی صاحب کتاب معروف **مطول** در معانی و بیان این شعر را از ابن طباطبا علوی نقل کرده که قبل از همه‌ی این شاعران پارسی‌گوی، گفته است:

لا تَعْجَبُوا مِنْ بَلَى غِلَالَتِهِ قَدْ زَرَّ أُرْرَارَهُ عَلَى الْقَمَرِ

(تفتازانی، **مختصر المعانی**، تهران، المكتبة الطباطبائی، بی‌تا، ص ۱۵۹)

یعنی: از نخ‌نما و فرسوده‌بودن جامه‌ی زیرین او تعجب نکنید،

زیرا دگمه‌های لباس کتانی‌اش را بر قرص ماه بسته است.

۲- کسایی مروزی (وفات ۳۹۱ق) گفته است:

ماهرویا! به سر خویش، تو آن خیش میند

نشنیدی که کند ماه تبه، جامه‌ی خیش

خیش در دو جای این بیت به معنی پارچه‌ی پنبه‌یی و

کتانی‌ست (همایی، جلال، **صناعات ادبی**، ص ۷۸)

۳- کمال خجندی (وفات ۸۰۳ق) در دیوان خویش گفته است:

دل من بی‌مه روی تو، سوزان

چو کتان از وجود ماهتاب است

(دیوان کمال خجندی، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۷۵، غزل ۱۲۵)

۴- قآنی (وفات ۱۲۷۰ق) در قصیده‌یی گفته است:

میانت تار کتان است و آن سرین مهتاب

ز ماهتاب بکاهد هماره تار کتان

(دیوان قآنی، چاپ مجید شفق، ص ۵۴۹)

در ستایش ماهنامه‌ی حافظ

عزت‌الله خان بلوکی (سرهنک بازنشسته) - تهران

استاد بزرگوار و دانش‌پژوه عالی‌مقام، ادیب و شاعر و حقوق‌دان

فرزانه و گران‌قدر، جناب آقای پروفیسور امین

با عرض سلام و ادب و تقدیم ادعیه‌ی خالصانه. هرچند تا به

حال سعادت مرا نصیب نگردیده که با حضور در محضر و زیارت آن

استاد از دانش و بینش پُر فیض‌تان به نحو احسن مستفید گردم ولی

نویسنده‌ی آن یادداشت! در حالی که ماهنامه باید همان‌طور که عمل کرده‌اند، هم اظهار نظر آقای جلی و هم پاسخ آقای هراتی‌زاده و هم توضیحات دیگر استادان و پژوهشگران و صاحب‌نظران را چاپ کند تا خود خوانندگان، از بین نظرهای متفاوت و مختلف هرچه را می‌پسندند، قبول کنند.

اما نظر خود من در این مقوله، هم، قابل عرض است هرچند من نه به شدت آقای مهندس جلی با شاملو مخالفم که از مجله‌ی حافظ رسماً «استدعا» کنم که «مجله‌ی شریف و وزین حافظ را با ذکر نام این نجاست ملوث نفرمایند!!» و نه مثل آقای هراتی‌زاده، شاملو را آن‌قدر بزرگ می‌دانم که بنویسم: «چرا دانش‌آموختگان ما در چند سال دوره‌ی دبیرستان، نام‌های ریز بسیار زیادی از کسانی را باید در اندرون جمجمه بایگانی کنند که اگر همه‌شان را بر روی هم تلبار کنید، در قبال بلندای کارهای سترگ شاملو، سایه‌ی ناچیزی نخواهد شد!!»

متأسفانه همین تفریط و افراط‌هاست که کار سیاست فرهنگی و فرهنگ سیاسی ما را به این‌جا کشانده است.

به عقیده‌ی من، شاملو شاعر برجسته‌ی است و اضافه بر آن در بعضی زمینه‌ها مثل فرهنگ کوچک، هم، کارهای ارزشمند کرده، اما در نهایت، شاملو، یکی از ده‌ها بلکه صدها فرهنگ‌ساز عصر خویش است. چهره‌های دیگری از فروزانفر، خانلری، یارشاطر گرفته تا شریعتی به مراتب فرهنگ‌سازانی مؤثرتر از شاملو بوده‌اند. مهم‌تر این‌که شاملو، شاعر است و نباید وارد حوزه‌ی بی‌پژوهش‌های جدی شود که در آن رشته‌ها صلاحیت ندارد. او همان‌طور که می‌دانید خودش در «حافظ شاملو» مشت خودش را باز کرده. او «حافظ شاملو» را به تقلید «حافظ سایه» بیرون داد اما این کجا و آن کجا؟ شاملو رباعیات خیام را دکلمه کرده و کم‌سوادی خود را نیز در معرض اطلاع همگان گذاشته. برای مثال:

الف. در یک رباعی به خلاف قاعده‌ی قافیه، «بی‌وفایی» را بی‌وفایی خوانده است.

ب. در رباعی دیگر غُرّه (به ضم) را غَرّه (به فتح) خوانده است.

چون عمر به سر رسد چه بغداد و چه بلخ

پیمانانه چو پُر شود، چه شیرین و چه تلخ

خوش باش که بعد از من و تو، ماه بسی

از سلخ به غُرّه آید از غُرّه به سلخ

آیا درست است که کسی با این درجه از ناآگاهی نسبت به

ادبیات فارسی «حافظ شاملو» دربیابورد و بعد هم، به ساحت حافظ و

فردوسی اهانت کند؟

از بدو انتشار **ماهنامه‌ی حافظ** که بنابر گفته‌ی آقای علی محمودی فراهانی هم‌شهریم «امین، آن خامه‌ور مرد یگانه / که حافظ گشته از او جاودانه» و بعد کتب ارزشمند **تاریخ حقوق ایران، نامواری امین** (چهل گفتار در ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی) و **تحولات عصر پهلوی، تاملات نابهنگام نیچه** و بالاخص **دیوان اشعار** بسیار زیبای جانانه‌ی جنابعالی خصوصاً سروده‌ی «ایرانی‌ام، ایران‌زمین را دوست دارم» آن چنان بهره‌مند و سودجسته که در جسم و جانم رسوخ و اثر جاودانه به جا گذاشته که حدی بر آن متصور نیست.

به همین سبب عنایت فرموده به مصداق فرمایش مولا علی(ع): من علمنی حرفاً قد سیرنی عبداً، مرا پرورده‌ی مکتب والای خود دانسته تا افتخار شاگردی حضرت استادی را دارا شوم. هرگاه قلم عاجز و قاصر ارادتمند آن‌طور که شایسته است از ابراز مکنونات قلبی و اخلاصم به محضر شریف‌تان ناتوان بوده، امید اغماض ولی التفات دارم.

خاتماً مراتب سپاس بی‌کران و تشکرات صمیمانه و قلبی‌ام را در قبال لطف و محبت‌تان درباره‌ی دیوان شعر مرحمتی به‌وسیله‌ی عموزاده آقای عطاءالله خانبلوکی بپذیرید که موجد زیبایی و چون گوهری تابناک زینت‌بخش کتابخانه‌ی کوچکم شده است.

لزوم ذکر مأخذ در مقاله‌ها

دکتر احمد مجاهد - تهران

در بخش «برخورد آراء و اندیشه‌ها» در شماره‌ی ۶۲ مجله‌ی حافظ (شهریور ۱۳۸۸)، صفحه‌ی ۶۷، مقاله‌ی با عنوان «نقدی بر مقاله‌ی «مدح در حافظا» (به قلم دکتر کاظم ودیعی، مندرج در شماره‌ی ۶۱) به قلم جناب سرهنگ (بازنشسته) پرویز مهاجر شجاعی از ساری، درج شده است که ضمن آن مقاله مرقوم داشته‌اند:

«شیخ علی کلاه که مدتی با شاه‌شجاع نزدیک شد و باعث به‌وجود آمدن زحماتی برای حافظ شد.» (ص ۶۷، ستون دوم) لطف فرموده مأخذ این کلام خود را بیان دارند.

بر دامن کبریا نشیند گرد

ضیاء مصباح - تهران

با گذشت یک سال از زمان چاپ مقاله‌ی مفصل در شماره ۵۳ این نشریه‌ی وزین تحت عنوان «نگاهی دیگر به تاریخچه‌ی جبهه

ملی ایران» و بیش از ۱۰۰۰ صفحه مطالبی که در این فاصله طی ۱۱ شماره با همت پروفسور امین چاپ و توزیع شده، تنها نفری که به اقتراح درخواست شده از طرف مجله آن هم بسیار کوتاه و احساسی پاسخ دادند، دکتر ایمان یوسفی عزیز بودند.

از آن‌جا که چنین دیدگاه‌هایی به صور مختلف و با تیراژ بسیار از محل بودجه‌های نامریبی به وسیله مراجع مرئی چاپ و به ارزانی توزیع می‌شود، پاسخ ندادن مکتوب و مستند به این‌گونه مطالب تحریف شده گناهی نابخشودنی است.

اینجانب به نیابت بسیاری از دل‌سوختگان، مقدمات تهیه‌ی کتابی را در همین ارتباط فراهم ساخته و تا اواخر سال در انتظار مرقومه‌ی دوستان صاحب نظر، جهت تکمیل آن مانده‌ام و امیدوار به مطالعه‌ی مجدد موضوع و پاسخی به آن ...

پروفسور شجاع ما شاهدی امین و حافظ بر نیت اصلی نگارش این دیدگاه بوده و اقتراح را بابتی در بیان حقایق و جلوگیری از تضعیف بزرگان و تحریف تاریخ معاصر ایران زمین می‌داند.

جهت استحضار خوانندگان ارجمند بالاخص جناب دکتر یوسفی یادآور می‌شود که در قسمت‌های مختلف مقاله بر همت، درایت و آزادگی شادروان دکتر محمد مصدق پیشوای راستین ایرانیان تاکید و صریحاً اشاره شده بود که:

۱- مطلب با اسناد ساواک هم خوانی دارد .

۲- بعضی از صاحب‌منصبان و آنانی که نفوذی قوی در نظام دارند، چنین می‌اندیشند، یا تبلیغ می‌کنند.

۳- نسل جوان به سابقه‌ی ارزنده و بالنده‌ی تاریخ معاصر دسترسی ندارد.

۴- جوانان ما بایستی از طریق مطبوعات و مقالات مختلف، بیش‌تر و بهتر با واقعیت‌ها و حقایق آشنا شوند.

۵- صاحب‌نظران و مطلعین آگاه و پاسخگوی جامعه «با مفهوم خاص» موضوع را نوعی اقتراح دانسته دیدگاه‌های خود را از طریق همین تریبون منعکس نمایند.

تا گفته نماند:

- تذکر به نگارنده بدون عنایت به مقدمه و موخره‌ی مطلب، آنانی را که مستحق نقد و توبیخ‌اند را مصون، محفوظ و فعال می‌دارد.

- روزنامه‌ی اعتماد اخیراً مطلب را به طور کامل با ذکر مأخذ چاپ کرد و پاسخ‌های مناسب قابل توجهی در همین رابطه دریافت شد.

تا چه قبول افتد.

آقای طرفدار شاملو! من مخترع مسخره نیستم

مهندس حسین جلی - تهران

در شماره‌ی ۶۱ آن مجله‌ی وزین آقای حبیب‌الله خسروی (سردفتر محترم اسناد رسمی تهران) این حقیر را «مخترع مسخره» نامیده‌اند. مفهوم مخالف آن تعبیر، این است که به زعم ایشان، مخترعان به دو دسته تقسیم می‌شوند: مخترعان مسخره و مخترعان غیرمسخره! ناگزیر خواستم چند کلمه‌ی خطاب به ایشان بیان کنم.

جناب آقای حبیب‌الله خسروی با عرض سلام، مسلماً اگر جناب عالی واجد فضایل علمی و تخصصی نمی‌بودید، اجازه و پروانه‌ی دایر کردن دفتر اسناد رسمی تهران به شما اعطاء نمی‌شد. شأن جناب عالی، ایجاب می‌نمود که حداقل چند سطر دربار‌ه‌ی ویژگی‌ها و وظایف دفاتر اسناد رسمی مقاله‌ی می‌نگاشتید که امثال حقیر که چیزی در این باره نمی‌دانند، مستفیض و بهره‌مند می‌شدند و از حیطة و محدوده‌ی خود خارج نمی‌شدید.

در قانون ثبت اختراعات آمده است که یک مخترع می‌تواند اختراع ثبت شده‌ی خود را از طریق یکی از دفاتر رسمی به دیگری واگذار نماید و در غیر این صورت فاقد وجاهت قانونی است و این وابستگی قانونی را باید ارج نهاد.

من اختراعات زیادی را به ثبت رسانده‌ام که فقط دو مورد را به استحضار می‌رسانم:

۱- اختراع ثبات وزن شعر که تحت شماره‌ی ۲۴۶۲۶ به ثبت رسیده است.

۲- اختراع مجموعه‌ی اثبات علمی و عینی کردن مفاهیم ذهنی جبر و هندسه و مثلثات. شماره‌ی ثبت اختراع ۲۳۲۳۳

علاوه بر این مدتی در مشهد مقدس ریاست کانون مهندسیان را برعهده داشتم و در تهران مدتی رییس کانون مخترعان ایران بودم. هم‌چنین عضو کمیسیون ثبت اختراعات بودم که هیچ تقاضا و اظهارنامه‌ی بدون تصویب آن کمیسیون به ثبت نمی‌رسید.

از بدو تاسیس بنیاد مستضعان، امور اداری و دفتری و مکاتبات بر عهده‌ی من بود و از طرف رییس بنیاد اختیار داشتم نامه‌هایی را که جنبه‌ی مالی نداشت و تعهدآور نبود، از طرف رییس بنیاد امضاء نمایم.

این که یک انسان، فردی را که نه دیده و نه از سوابق او اطلاعی دارد، «مخترع مسخره» بنامد، از مردی فرهیخته - آن هم سردفتر

اسناد رسمی - حیرت‌انگیز و مایه‌ی تأسف بسیار است.

کلام خود را با نام مقدس علی‌علیه‌السلام شروع فرموده بودید و به حرف‌های چاله‌میدانی و لات‌های سرکوچه خاتمه داده‌اید.

واقعاً حیف از شما. انسان باید با چند سطر به اصطلاح شعر مرتکب چندین اشتباه فاحش شود و این هنر بزرگی ست و کار هر کسی نیست به قول ایرج میرزا: «ترا این موهبت تنها ندادند!»

و اما در مورد شعر باید به استحضار برسانم که کتاب میزان موسیقایی وزن شعر، کتابی ست که این جانب چاپ و نشر کرده‌ام و چون شعر از حیطة و محدوده‌ی تخصصی جناب عالی خارج است، من هستم که می‌توانم درباره‌ی آن نظر بدهم نه جناب عالی.

حال می‌خواهید بخندید یا گریه کنید این دیگر بسته به نظر حضرت مستطاب عالی است.

سالیانی ست که سیاست استعماری از چپ و راست سعی بلیغ مبدول داشته‌اند که سعدی، حافظ و فردوسی را تخطئه نمایند و قبله‌گاه و بتکده‌ی در مقابل آن عظمت‌های منحصر به فرد و بی‌نظیر برتراند. و عده‌ی - دانسته و یا ندانسته - پای علم آن‌ها سینه بزنند و در مقام دفاع از امثال شاملو یقه‌درانی کنند، اما هرگز موفق نخواهند شد میراث فرهنگی و گران‌بهای ما را از ما بگیرند.

کَرَب و کُرَب

فرید جواهر کلام - تهران

در دیوان امین در صفحه‌ی ۳۸۰ در بخش رباعیات (رباعی شماره‌ی ۳۴۱ با عنوان دیدار عرب) واژه‌ی کَرَب (به معنی غم، غصه، اندوه) به فتح اول و سکون ثانی را طوری استعمال کرده‌اید که به ضرورت شعری (قافیه) کَرَب (به فتح اول و ثانی) باید خواند. من به چندین فرهنگ نگاه کردم از جمله فرهنگ عمید، صفحه‌ی ۶۹۶ و فرهنگ معین، جلد ۳، ص ۲۹۳۲، دیدم همه‌جا کَرَب است که جمع آن کروب می‌شود.

حافظ: کَرَب، کُرَب (بر وزن غُرَب) هم استعمال می‌شود و کُرَب جمع مکسری دارد که کَرَب (به ضم اول و فتح ثانی) است چنان که در دعای ندبه هم وارد است: اللّٰهُمَّ اَنْتَ كَشَّافُ الْكُرَبِ وَالْبَلَوَى و الیک استعدی فعندک العَدوی. (خداوندا! تو برطرف‌کننده‌ی کُرَب‌ها و بلایی و من به تو شکایت می‌برم که ترافع و دعوی نزد تو باید آورد). در همان فرهنگ معین هم کُرَب به همین معنی ضبط شده است و در لغت‌نامه، ذیل کُرَب، جمع آن «کُرَب» آمده است. (چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۸۲۴۱)